

جوانان! مراقب باشید دشمن در کمین است

تقی‌زاده و آخوندزاده در عصر مشروطیت در سوق دادن مدیریت میانی کشور به سوی خودباختگی در دوره‌ی سازندگی و اصلاحات بود. این داستان غم‌انگیز وابستگی و خودباختگی، در دولت اعتدال با رنگ و بوی دیگری ظهور یافت، به گونه‌ای که تئوریسین‌های دولت اعتدال در آثار خود با گره زدن مشکل اقتصادی مردم با ساختار حکومت و قانون اساسی و حتی سخن گفتن از تغییر قانون اساسی و ضرورت هم‌سویی با دنیای غرب، به صراحت پایبندی به دین را مشکل اساسی ارتباط با جهان غرب خواندند و نوشتند: «اگر کسی و حکومتی بخواهد به تمامی اصول و مقررات اسلامی عمل کند طبعاً نمی‌تواند، با غرب هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد»^۱

اما به فضل و عنایت الهی و در ظل توجهات حضرت بقیة‌الله اعظم (عج) و تحت رهبری فرزانه‌ی امامین انقلاب به کوری همه‌ی دشمنان، انقلاب اسلامی نه تنها جشن چهلمین سال خود را با حضور گسترده‌ی مردمی و جوانان پرشور در صحنه‌ی ایران اسلامی برگزار کرد، بلکه در طی این چهل سال با ایجاد ظرفیت‌هایی بسیار مهم با اتکا به قدرت لایزال الهی نشان داد که می‌تواند روی پای خود بایستد و در مقابل زیاده‌خواهی‌های دشمنان خود، با نیروی ایمان به خدا و تکیه بر جوانان غیور خود، مقاومت کرده و پشت او را به خاک ذلت بکشاند و خود را آماده می‌کند تا گام‌های بسیار مهمی را در جهت ایجاد تمدن نوین اسلامی بردارد.

جامعه‌ی اسلامی و انقلابی ایرانی به خوبی می‌داند که برای ادامه‌ی راه با انبوهی از مشکلات که در میان آن‌ها دسیسه‌های دشمنان نیز وجود دارد، روبروست که با گزینش صحیح‌ترین و بهترین راه می‌تواند مسیر آینده را طی کند. تحقق اهداف انقلاب اسلامی نیازمند به بینش، نگرش و انگیزه‌ی صحیح و رفتار جمعی متناسب و منضبط است؛ از این‌رو مهم‌ترین وظیفه‌ی نیروهای انقلاب به کارگیری عامل عقلانی آگاهانه است که با در نظر گرفتن همه‌ی گزینه‌ها و تأثیر هر یک در شکل‌دهی تمدن نوین اسلامی و ترجیح و تعیین گزینه‌های برتر، والا تر و ارزشمندتر و با به کارگیری همه‌ی ظرفیت‌های ایجاد شده در چهل سال گذشته نقش خود را در شکل‌گیری اراده‌ی ملی، جهت تحقق این هدف ایفا نماید. بدیهی است که انجام این مسئولیت نیازمند توانمندسازی بینشی و اخلاقی و مهارتی افراد جامعه است؛ به عبارت دیگر افراد جامعه‌ی ایران باید به یک خودسازی جمعی برای حضور صحیح و فعالانه و مؤثر در عرصه‌ی اجتماعی بپردازند. وظیفه‌ی نیروهای انقلاب آن است که این خودسازی جمعی را پایه‌ای قرار داده و آن را در یک پروسه‌ی اجتماعی حتی فراتر از مرزهای کشور اسلامی ایران گسترش دهند، تا به هدف نهایی خود که همانا ایجاد تمدن نوین اسلامی است نایل آیند. به آن امید که تلاش نیروهای انقلابی تحت عنایات الهی و رهنمودهای امامین انقلاب موجبات خشنودی قلب مقدس حضرت ولی عصر (عج) را فراهم آورده و زمینه‌ساز حکومت مهدوی گردد.

دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی دست به دست هم دادند و تمام ابزارهای در اختیار و توان خود را علیه انقلاب اسلامی به کار بسته و همه را به میدان آوردند تا به زعم باطلشان این نظام نوپای اسلامی به چهل سالگی نرسد. آن‌ها از همان آغاز تلاش کردند با هدف قرار دادن عقیده‌های تئوریک و رهبران فکری صدای خروشان جوانان به‌پاخاسته را توسط دشمنان کینه‌جو و عوامل نفوذی خود در نطفه خفه کنند.

در همان روزهای نخست، نظام سلطه با هدایت‌های مستقیم و غیرمستقیم و خطدهی‌های چند لایه، سعی داشت با ترور و شهادت پیش‌قراولان نهضت توسط عوامل دست‌نشاندهی خود، کام جوانان این مرزوموم را تلخ کند. خط نفوذ دشمن با بهره‌گیری از عناصری؛ چون محمدرضا کلاهی در حزب جمهوری، مسعود کشمیری در نخست‌وزیری، کاظم افجه‌ای در زندان اوین، عباس زریباف در اطلاعات سپاه، رضا رضوانی در وزارت صنایع سنگین و... فجایی را به بار آورد و عزیزانی؛ چون آیت‌الله بهشتی، رئیس قوه قضائیه، رجایی و باهنر، رئیس جمهور و نخست‌وزیر و ده‌ها وزیر و نماینده‌ی مجلس و... را به شهادت رساند، به گونه‌ای که نظام در تابستان ۱۳۶۰ با از دست دادن بسیاری از نیروهای کارآمد و معتقد خود در رأس مدیریتی کشور؛ هم‌چون رئیس «قوه قضائیه» و «قوه مجریه»، مجبور شد برای رسمیت یافتن مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجروح را با برانکار به صحن مجلس بیاورد؛ اما نیروهای انقلاب با صلابت‌تر و مقاوم‌تر به راه خود ادامه دادند.

خط نفوذ به همین هم بسنده نکرد و بر آن شد که بدنه‌ی انقلابی نظام در میان افشار مختلف را مورد هدف خود قرار دهد و در این مسیر از هر ترفندی برای ایجاد انحراف در خط انقلاب دریغ نکرد.

فاز دوم نفوذ دشمن برای بازداشتن نظام از حرکت، به مراتب خطرناک‌تر از فاز نخست آن بود. دشمن کوشید با تربیت مدیرانی حتی با هزینه‌ی خود نظام برای ضربه زدن به آن استفاده کند. اسناد باقی مانده از سازمان منافقین گویای این واقعیت است که این سازمان در آن مقطع از نیروهای مرکزی خود خواسته بود که عناصر نخبه و آینده‌دار جوان را درگیر کارهای عملیاتی نسازد و آنان را برای آینده‌ی این سازمان در بدنه‌ی نظام مدیریتی انقلاب اسلامی نفوذ داده تا بتواند به‌وسیله‌ی آن‌ها چوب لای چرخ نظام اسلامی بگذارد. دشمن با گذر از فاز ترور شخصیت به فاز شخصیت‌سازی و سپس به دوره‌ی دولت کارگزاران می‌رسد. در این مرحله با استفاده از نیروهای نفوذی خود به نظام رنگ و بوی تفکر لیبرالی می‌دهد.

اعزام برخی دانشجویان به خارج از کشور و یادگیری شیوه‌های جنگ روانی و مبارزه با نظام را می‌توان از فعالیت‌های دولت کارگزاران دانست که در راستای تحقق فاز دوم خط نفوذ توسط دشمن طراحی شده بود. در این دوره لیبرال‌ها با تسلط اختاپوس‌گونه بر مدیریت میانی کشور و مدیریت مراکز علمی و فرهنگی به پرورش گروهی از غرب‌گرایان جهت مدیریت میانی کشور پرداخته و شاخه‌ی مدیریتی دولت اصلاحات را شکل داده و آن‌ها را مورد حمایت و هدایت خود قرار دادند.

سخن رئیس دولت اصلاحات که «هیچ تحول کارساز پدید نخواهد آمد مگر آن‌که از متن تمدن غرب بگذرد»^۱ و سخن حسین مرعشی از اعضای حزب کارگزاران که «ما اصلاً معتقد نیستیم اسلام، نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد»^۲ منفعلانه‌تر از سخن افرادی؛ چون

پی‌نوشت

۱. شهروند امروز، شماره ۹۷، اول مهرماه ۱۳۸۶.

۲. مجله ذکر، شماره ۱۸، تیرماه ۱۳۸۶.

۳. ایران و جهانی شدن چالش‌ها و راه حل، محمود سریع القلم، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.